

مناظره سیبویه و کسائی

در این روزها که بمناسبت دوازدهمین قرن درگذشت امام ائمه نحو عمرو بن عثمان فارسی معروف به «سیبویه» و سرگزاری مراسم بزرگداشت او از طرف دانشگاه شیراز در محافل علمی و ادبی سخن از عظمت مقام این دانشمند می‌رود گاهگاه از مناظره‌اش با عالم نحوی معاصرش علی بن حمزه کوفی مشهور به «کسائی» یاد می‌کنند و در محفلی هم سخنان گوناگون پیرامون بحث آنان گفته شد و آن نکته که اصیل بود ناگفته بماند نا مناسب ندید در باره مناظره آن دو دانشمند بزرگ مقالتی مختصر نوشته شود تا معلوم گردد اختلاف اساسی آنان بر سر چه موضوعی بوده است؟ و چون در گفتگوی سیبویه و کسائی علاوه بر دخالت خصومت و حسادت که بدبختانه اکثر معاصرین گرفتار آن هستند، اختلاف مشرب و سلیقه علمی نیز مؤثر بوده است از اینرو پیش از ورود در مقصود باید به تمهید مقدمه‌ای پرداخت که روشن کننده اختلاف علمی آنان باشد و آن مقدمه اینست که :

علم نحو بسبب اموری که در کتب تاریخ ادبیات عرب مذکور است نخست در بصره و کوفه پایه‌گذاری گردید و از این دو شهر هم بصره زودتر از کوفه شروع بکار کرد، بر این قول علماء ادب همه اتفاق دارند و ابن الندیم نیز در آغاز فن دوم از مقاله دوم «الفهرست» در ذکر علماء نحو ولغت کوفه می‌نویسد : ماذکر علماء بصره را مقدم داشتیم زیرا علم عربیت از بصریان اخذ شده و بناء بصره هم بر کوفه تقدم داشته است .

علماء بصره از اوائل نیمه دوم قرن اول هجری بفرق تنظیم قواعد برای زبان عرب افتادند و تا زمانی که علماء کوفه به تعلیم و تعلم علم نحو و استخراج ضوابط آن پرداختند از میان بصریان چندین عالم نحوی بزرگ و مشهور ظهور نموده بود اما وقتی کوفیان بفرار گرفتن نحو اشتغال جستند چنان در تحصیل و تفصیل آن کوشیدند که در اندک مدتی همدوش و رقیب بصریان گردیدند .

علت عمده تأسیس علم نحو شیوع لحن و احتیاج مردم غیر عرب بفرار گرفتن

زبان عربی بوده و دربارهٔ لحن باید توضیح داد که چون لغت عرب دارای اعراب است و کلمات آن قابل تغییر و تبدیل می‌باشند به این سبب غلط در آن بیش از لغات دیگر که فاقد اعراب هستند راه می‌یابد و اگر چه بعضی ادعا کرده‌اند که لحن بواسطهٔ ملل غیر عرب وارد زبان عرب گردیده و عربی که باملل دیگر معاشر نباشد مفلور بدست تکلم کردندست اما این ادعا موارد نقض متعدد دارد زیرا هر چند بدیهی است که ملل غیر عرب در هنگام سخن گفتن به زبانی که زبان اصلی و مادری آنها نبوده است بیشتر دچار لحن و غلط می‌شدند ولی عرب هم خود از لحن برکنار نبوده است و در صدر اسلام کسانی از عرب بادیه گرفتار لحن شدند که داستان آنها در کتب ادبی مسطور است و حکایت آن کس که در حضور پیغمبر دچار لحن گردید و آنحضرت به گروهی از اصحاب فرمود: ارشدوا اخاکم - در کتب حدیث منقول و مشهور می‌باشد.

دربارهٔ احتیاج ملل غیر عرب بفرآ گرفتن زبان عربی هم باید گفت این گونه مردم که بعلمت فتوحات اسلام مسلمان شده بودند نیاز به درک معانی قرآن و فهم احادیث داشتند برخی نیز می‌خواستند با فرآ گرفتن این زبان وارد خدمات سیاسی و اجتماعی شده به قوم فاتح نزدیک شوند و اینها امور عمدۀ ای بودند که ایجاب می‌کردند ضوابط و قواعدی برای فرآ گیری لغت و احتراز از لحن و غلط در زبان عرب تدوین گردد.

این کار را، چنانکه گفتیم: نخست علماء بصره بعد علماء کوفه شروع کردند و مأخذ علم دانشمندان هر دو شهر مفردات و ترکیبات الفاظی بود که اهل حجاز و مردم بادیه بوسیلهٔ آنها سخن می‌گفتند چه؛ عقیده داشتند که این قوم دارای لغتی هستند که موهبت خداوند است و اهل بهشت بدان لغت تکلم می‌کنند. اکثر علماء هر دو شهر وضع لغت را توقیفی می‌دانستند و دربارهٔ برتری زبان عرب بر سایر زبانها می‌گفتند عدد حروف آن مانند منازل قمر بیست و هشت حرفست، چهارده حرف از آنها که در ادغام مخفی می‌شوند همچون چهارده منزل قمر در زیر زمین و چهارده حرف دیگر که در ادغام ظاهر می‌گردند. بمانند چهارده منزل قمر در روی زمین می‌باشد، غایت عدد حروف کلمات هم در این زبان هفت است که بمثابهٔ سیارات هفتگانه است علاوه دلالهٔ الفاظ بر معانی لغت عرب ذاتی است و جز خداوند دانا و توانا هیچکس نمی‌تواند با این دقت چنین لغتی وضع کند بنابراین باعلاقهٔ فراوان مفردات و ترکیبات زبان مردم حجاز و بادیه را جمع آوری کرده از نظر کردن در موارد استعمال آنها موفق به تدوین ضوابط و احکام علم نحو شدند اما چون وضع جغرافیائی بصره با کوفه فرق داشت

این امر اختلاف علماء دوشهر را پدید آورد.

بصره در مجاورت بادیه قرار داشت و مردمی که با ساکنین آن شهر معاشرت داشتند زبانشان از تصرف بیگانه پاکتر بود ولی کوفه مسکن چندین قوم مختلف گردیده و کسانی از عرب که با مردم آن شهر معاشرت داشتند زبانشان بالغات ساکنین سواد و اهالی نبط درهم آمیخته شده بود، موضوع دیگر که بسیار اهمیت داشت این بود که بصره مقارن با فکر تدوین دستور برای زبان عربی یکی از مراکز عمده رواج آراء و عقاید فلسفی بشمار می رفت و علماء آنجا بمنظور استخراج قواعد و تنظیم ضوابط نحو از منطق و قیاس کومک می گرفتند و چنانکه دی بور (T. J. Boer) در بند ۳ از بخش دوم کتاب «تاریخ فلسفه در اسلام» می نویسد: مدتها به منظور ایجاد فرق بین نحویان بصره و کوفه نحویان بصره را اهل منطق می نامیدند و همو در بند ۱۴ این بخش می گوید: سریانیان و ایرانیان پیش از ظهور اسلام کتاب «العبارة» (I' Hermeneia) ارسطو را با شرح رواقیون و اضافات پیروان افلاطونی نوین می شناختند و از مطالب آن استفاده می کردند، ابن مقفع که در آغاز دوست خلیل بن احمد (ساکن بصره) بود آنچه را از مباحث این کتاب که ارتباط به زبان و منطق داشت و ایرانیان می دانستند به لغت عرب برگرداند و به اعراب آموخت. تقسیم جمله ها در زبان عرب به پنج گاه به هشت و گاه به نه و تقسیم کلمه به سه قسم: اسم، فعل و حرف تحت تأثیر همین کتاب «باری ارمانیاس» ارسطو انجام گرفته است.

ابن الندیم (صفحه ۶۴) می نویسد: خلیل در استخراج مسائل نحو و تصحیح قیاس بغایت رسیده بود، امین احمد دانشمند مصری هم در «ضحی الاسلام»: ج ۲ ص ۲۹۵، می گوید: اهل بصره قیاس را در کار نحو ترجیح دادند و هر چیز را که در نحو قیاس نبود نسخ کردند زیرا می خواستند لغت را روی قواعد منظم کنند از اینرو آنچه را با قواعد منطبق نمی شد مردود ساختند اما اهل کوفه چنین کاری نکردند و اگر بعض لغات با قواعد تطبیق نمی شد باز آنها را قبول می کردند و قواعدی هم برای آنها وضع می نمودند.

این اختلاف موجب گردید راجع به قسمت هائی از مسائل علم نحو اختلاف هائی بین علماء بصره و کوفه بروز کند و چنان که در «کشف الظنون» مذکور است ثعلب نحوی و ابن فارس لغوی هر يك کتابی بنام «اختلاف النحاة» تألیف کرده بوده است اما به گواهی بزرگان ادبیت در مسائل خلاف گفتار نحویان بصره درست تر و موثق تر می باشد.

مشاهیر علماء نحو در کتب خود راجع بمسائل خلاف اغاب به تقویت آراء نحویان بصره پرداخته و اقوال نحویان کوفه را ضعیف و بیوجه دانسته اند و حتی جلال الدین سیوطی در « بنیة الوعاة » نوشته است : کسائی (یکی از بزرگترین علماء کوفه) لغت شاذ را که عرب جز در هنگام ضرورت استعمال نمی کرده اصلی قرار می داده و مطالب دیگر را به آن قیاس می نموده بهمین سبب نحو را فاسد ساخته است و امین احمد در فصل ششم از مجلد دوم کتاب « ضحی الاسلام » مثالهایی ذکر نموده و نشان داده است که چگونه نحویان کوفی وجوه مختلفی را در مسائل نحو تجویز کرده اند در صورتی که نحویان بصره از این کار استنکاف داشته اند .

بهر حال دانشمندان بصره و کوفه در تأسیس علم نحو رنج فراوان تحمل کردند و در میان علوم اسلامی شاید هیچ علمی مانند نحو قدرت عقلی مسلمانان را ثابت نکند و اگر چه آغاز تدوین این علم و همچنین نخستین کسی که قاعده ای برای آن وضع و راه را جهت دیگران باز کرد نزد اهل تحقیق به روشنی معلوم نیست و نیز بطور مسلم حدود اولیه مسأله یا مسائل این علم شناخته نشده است با اینهمه قدرت تأسیس و قوه ابتکار و علو درجه تمقل مسلمانان را از کشف ضوابط و نظم قواعد علم نحو عربی بخوبی می توان دریافت و دی بور در بند ۵ از بخش دوم کتاب سابق الذکر نوشته است : علم نحو عربی دارای خصائصی است شگفت آور و نتیجه خرد دقت و کوشش گرانبهایی می باشد که اهل فن را به تحسین و امیدارد و سزا است کسانی که این علم را تأسیس کرده اند بر خود بیابند .

وجود برخی مشابهات و علاقه های علم نحو عربی با قواعد گرامری السنه دیگر چنانکه همین دی بور اظهار داشته و دیگر خاورشناسان هم نوشته اند هیچیک از میران قدرت عقلی مسلمانان در وضع این علم نمی گاهد و همانطور که کارل بروکلمان (Carl Brockelman) در قسمت چهارم از جلد دوم « تاریخ ادب عربی » نوشته است : صرف نظر از وجود ارتباطاتی بین اصطلاحات علم نحو عربی با منطق ارسطو ممکن نیست بتوان تأثیر بیگانه را در علم نحو عربی یافت خواه آن تأثیر قواعد لاتینی باشد خواه نمونه هایی از دستور هندی !

براستی دقت در خصوصیات این علم آدمی را دچار حیرت می سازد ، مؤسین چگونه توانسته اند از میان هزاران کلمه چند لفظ همانند در عمل و

تأثیر رایافته که بیشتر از حیث صورت مشابه نیستند، نامی بر آنها نهاد و حدود واحکام و قواعدی بر آن چند لفظ مقرر کرده اند و سراغ چند کلمه دیگر رفته باز در میان چندین هزار کلمه آنها را در عمل و تأثیر دیگری همانند یافته برای آنها نیز حدود واحکامی تعیین نموده اند خلاصه؛ آدمی تعجب می کند چگونه این چند هزار کلمه را تک تک یا بصورت دسته بندی جمع آوری کرده جهت هزیک قاعده ای نهاده اند و عدد این تقسیمات هم به صدها می رسد که هر کدام قاعده و ضابطه و حکم مخصوص بخود دارد؟

اگر دقت کنیم در خواهیم یافت که کار بسیار دشواری بوده است و اگر انصاف دهیم معتقد خواهیم شد کسانی که آن را انجام داده اند از عقل و هوش و کوشش فراوانی بهره داشته اند.

این مردم باهوش در آغاز همان دانشمندان بصره و کوفه بودند که بیشتر نژاد ایرانی داشتند و هنگامی که علماء آن دوشهر به بغداد هجرت کردند از درآمیختن هر دو مکتب بصره و کوفه مکتب نحویان بغداد بوجود آمد، زمانی هم که علم نحو عربی به اندلس گذر کرد مکتب نحویان اندلس پدیدار گشت. این چهار مکتب در تاریخ علم نحو عربی شهرت بسیار دارند و از هر یک علماء نامداری بیرون آمده است که برای تمداد اسامی و تراجم حالات آنان کتبی به نام «طبقات النحاة» تألیف گردیده است و با اینحال دانشمندان معترفند بهر معنی فرض شود فضیلت تقدم خاص نحویان بصره است.

با آنکه علماء نحو بصره که درة التاج و واسطة العقد آنان خلیل بن احمد فراییدی و سیبویه فارسی بودند نسبت به علماء نحو کوفه سمت پیشقدمی و استادی داشتند معذالك وقتی نحویان کوفه صاحب شهرت و مسند تدریس گردیدند با پیشقدمان و استادان خود بنام مخالفت در مسائل علمی نهادند و به تدریج کار اختلاف به جایی کشید که بایکدیگر از در حجاج و لجاج درآمدند و بارها بین آنان مجلس مناظره برپا گشت.

(دنباله دارد)

